

بزرگترین عذاب روز قیامت چیست

آیت الله هادوی تهرانی با تأکید بر نقش صبر در مسیر دانش‌اندوزی، غفلت از فرصتها را موجب حسرت در آخرت خواند و گفت: ما به دلیل نداشتن عزم و اراده...

آیت الله هادوی تهرانی با تأکید بر نقش صبر در مسیر دانش‌اندوزی، غفلت از فرصتها را موجب حسرت در آخرت خواند و گفت: ما به دلیل نداشتن عزم و اراده و صبر نعمت‌ها را از کف می‌دهیم و بزرگ‌ترین عذابی که در روز قیامت هست عذاب حسرت است. و شاید هیچ عذابی با آن قابل مقایسه نباشد. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مهدی هادوی تهرانی از اساتید عالی حوزه علمیه پیش از آغاز درس خارج اصول خویش در اسفندماه 92 بحثی در حوزه اخلاقیات مطرح کرده اند که متن آن در ذیل می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از شرایط لازم برای دستیابی به دانش، حتی دانش‌های ظاهری و رایج این است که انسان بتواند صبر کند تا به نتیجه دانش برسد. بسیاری از کسانی که در کسب دانش موفق نیستند، علتش این نیست که استعداد کافی برای رسیدن به نتیجه ندارند، بلکه بیشتر علتش این است که صبر کافی ندارند برای اینکه به نتیجه برسند. این بی‌صبری معمولاً خود را در تعجیل نشان می‌دهد. انسان می‌خواهد سریع قضاوت کند و سریع به نتیجه برسد. این روحیه حتی افراد با استعداد خیلی زیاد را هم از بین می‌برد.

غرور یکی از عوامل ناموفقیت نوابغ در طول تاریخ

تعداد کسانی که استعدادشان خیلی خوب بود و موفق نشدند، کم نیست و من برخی از آنها را از نزدیک می‌شناسم؛ البته موفق نشدند، یعنی به آن چیزی نرسیدند که می‌توانستند برسند و گرنه بالاخره هر کسی یک چیزی می‌شود! یک طلبه ای در آب افتاده بود و دست و پا می‌زد. به این غریق نجات کنار استخر گفت: خوب شنا می‌کنم؟ آن غریق نجات گفت: هر چهار پایی را هم بیندازند در آب دست و پا می‌زند! به این معنا بالاخره آدمی یک چیزی می‌شود! علتش هم همین است که ما صبر کافی نداشتیم تا به آن چیزی برسیم که می‌توانستیم بشویم. آنهایی که استعدادشان متوسط یا ضعیف است و معمولاً هم افراد این گونه هستند، چون در مسیر تحصیل مطلب برایشان روشن نمی‌شود و نمی‌توانند آن را درست درک کنند، درس خواندن و تلاش کردن را رها می‌کنند. آنهایی که استعدادشان خوب است به سبب اینکه با یک تأمل کوتاه می‌فهمند، معمولاً به توانایی شان مغرور می‌شوند و به سبب مغرور شدن به نتیجه نمی‌رسند. برای همین است که می‌گوییم نه فقط افراد کم استعداد، بلکه افراد با استعدادهای متوسط و افراد با استعدادهای خوب و حتی نوابغ هم، اگر صبور نباشند، به نتیجه نمی‌رسند.

علوم ظاهری گذرگاه رسیدن به باطن است

نمی‌دانم تعداد نوابغی که در طول تاریخ از بین رفتند به طور دقیق چقدر بوده است؛ ولی تجربه من می‌گوید شاید یک در هزار نوابغ هم موفق نشدند. آن نهصد و نود و نه هزار نفر دیگر هم نابغه بودند و می‌توانستند به نتیجه برسند؛ اما نرسیدند! برای علوم ظاهری که ما می‌خوانیم: ضَرْبَ ضَرْبًا، اطلاق و تقیید و ... اگر آدم صبور نباشد، به نتیجه نمی‌رسد. بیشتر افرادی که به حوزه می‌آیند، مجتهد نمی‌شوند؛ نه به سبب اینکه استعداد ندارند، بلکه چون صبر کافی ندارند. خیلی از اینها که الآن در حوزه موفق هستند؛ نه این است که استعدادهای فوق العاده ای دارند، بلکه به سبب اینکه صبور بودند و حوصله کردند و زحمت کشیدند و به نتیجه هم رسیدند. تأکید می‌کنم منظور من از این صبری را که عرض کردم حتی در همین علوم ظاهری است که با همه عرض و طولش در مقابل آن حقایق واقعی و پشت پرده عالم هیچ ارزشی ندارد. چیزی نیست یک تعبیری است که نقل شده از علی بن ابیطالب (ع): «العلم نقطة كثرها الجاهلون»... این علوم ظاهری نشانه جهل ما آدم‌ها است نه نماینده دانایی ما؛ اما بالاخره همین علوم ظاهری گذرگاه رسیدن به باطن هستند. ما همین علوم ظاهری را می‌بینیم و زودتر می‌فهمیم؛ اما آن علوم باطنی را دیرتر می‌بینیم و می‌فهمیم. وقتی می‌بینیم در اینجا این طور رسیدن به نتیجه سخت است، آنجا قطعاً به مراتب سخت‌تر از اینجا است.

در قرآن چهار بار کلمه «صَبَّار» آمده است/کسی که صبر زیاد دارد، به این نشانه‌ها و آیات الهی علم پیدا می‌کند

خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن چهار بار کلمه «صَبَّار» را به کار برده است. صبار یعنی کسی که صبرش زیاد است. هر چهار باری که این کلمه در قرآن به کار رفته است، تقریباً به یک مطلب نظر دارد؛ هر چند به لحاظ مصداق، مصادیق مختلفی اشاره کرده است. یکبار خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ یعنی ما موسی - علیه السلام - را با آیات و نشانه‌هایمان فرستادیم که قوم خود را از تاریکی به نور هدایت کند و به اینها روزهای خدا را یادآوری کند. در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ یعنی در آنچه برای موسی - علیه السلام - اتفاق افتاد، نشانه‌های فراوان است برای هر کسی که صبار باشد؛ خیلی صبور باشد و شکور باشد؛ زیاد شکر کند.

بار دیگر خداوند - تبارک و تعالی - به یکی از نشانه‌های دنیایی اشاره می‌کند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الثَّقَلَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ

لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». بار سوم می فرماید: «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فُجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرْقَنَاهُمْ كُلٌّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». اینها کسانی بودند که سفر می کردند و می دیدند که فقراء همراهشان هستند و از این جهت ناراحت می شدند و می گفتند: سفرهایمان را از هم دور کن تا مثلاً گدا و گرسنه ها همراه ما نباشند! بعدبار چهارم هم خداوند - تبارک و تعالی - به یک نعمت الهی اشاره می کند و می فرماید: «إِنَّ يَشَأْ يُسْكِنَ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ».

در همه موارد همان جمله تکرار می شود که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». آنچه من از این آیات می فهمم این است که اگر انسان واقعاً صبار باشد؛ در راه دریافت حقایق صبور باشد، دیدن آیات و نشانه ها و از آنها به حقیقت رسیدن، تحقق پیدا می کند؛ یعنی معنای این جملات این است که کسی که صبر زیاد دارد، به این نشانه ها و آیات علم پیدا می کند. در این آیات نامی از علم برده نشده است؛ ولی معنای این آیات این است که فرد صبار و شکور به آن دانش می رسد که بتواند این آیات و نشانه ها را ببیند؛ البته صبر مشکل است. به همین جهت اگر کسی بی صبر است، تعجب ندارد! صبور بودن به خصوص در راه علم و به صورت خاص تر در راه علم حقیقی خیلی مشکل است و داستان موسی(ع) و آن فرد که در روایات ما از او به عالم یا به «خضر» تعبیر شده است، نشان و بیانی است از صعوبت صبر در دستیابی به دانش.

خاطره ای از آیت الله بهاء الدینی

من قبل از اینکه به قم بیایم، تهران مشغول تحصیل بودم و در آن موقع شنیده بودم که یک آقایی در قم هست که یک وقتی به کسی گفته بود من نیمه شب از خواب بیدار شدم و درباره جنگ جهانی دوم فکر می کردم. من پیش خودم فکر کردم چقدر آدم باید بیکار باشد که نیمه شب بیدار شود و درباره جنگ جهانی دوم فکر کند! این همه کار خوب در نیمه شب می شود انجام داد. آن موقع نمی دانستم این آقا کیست. بعد که به قم آمدم یک روز در مدرسه زیر کتابخانه مدرسه فیضیه داشتم مباحثه می کردم. یکدفعه دیدم یک عده ای به داخل مدرسه آمدند و شلوغ شد. بعد آقایی آمد و در آنجا نشست و دیدم بعضی ها هم احترامات خاصی نسبت به او می کنند. من ایشان را نمی شناختم و بعد ایشان بحثی را شروع کرد.

پرسیدم ایشان کیست، گفتند: آیت الله بهاء الدینی - رضوان الله علیه - . پرسیدم چه درسی می گوید، گفتند: ایشان شخصیت اخلاقی است. نشستیم و به درس ایشان گوش دادم. بعد ایشان اعلام کرد این درس که یادم نیست صبح پنج شنبه بود یا نه، هفته آینده هم برقرار است. من چند هفته به درس ایشان رفتم. در آن زمان در حوزه درس های اخلاق بود و بعضی از آنها هم خیلی پر جمعیت بود. من در درس های اخلاق شرکت می کردم. وقتی که ایشان درس اخلاق شروع کرد، من شرکت کردم؛ البته جمعیت درس ایشان نسبت به دروس دیگران خیلی کمتر بود. بعد از چند صباحی، دیگر به درس ایشان نرفتم. بعد رفتم خدمت حضرت آیت الله خوشوقت - رضوان الله علیه - که من پیش ایشان در تهران، در خانه شان شرح ابن عقیل و حاشیه مولا عبدالله خوانده بودم. ایشان از من پرسید که شما در قم در درس اخلاق چه کسی می روید؟ گفتم درس فلان آقا. ایشان فرمود: یک آقایی هست به نام آقای سید رضا که قبلاً به او سید صفی می گفتند، الآن می گویند آقای بهاء الدینی - رضوان الله علیه - شما درس ایشان رفتید؟ گفتم: بله حاج آقا چند جلسه هم درس ایشان رفتم.

ما اسم توهمات خودمان را می گذاریم فکر!

ایشان گفت چرا درس ایشان نمی روی؟ گفتم بیان شان خوب نیست و من خوشم نیامد، رفتم درس فرد دیگری که بیانش خوب است. آیت الله خوشوقت - رضوان الله علیه - خیلی برآشفته و با عصبانیت فرمود: بروید درس ایشان. فرمود: ایشان اگر یک چیزی می گوید، خودش به آن مطلب رسیده است؛ ولی دیگران مطلبی که می گویند، از کتابی با جایی می خوانند. این تذکر ایشان باعث شد که من رفتم خدمت آیت الله بهاء الدینی - رضوان الله علیه - . اول مدتی در نماز آقای بهاء الدینی - رضوان الله علیه - شرکت می کردم که در پایین چهارمردان توی حسینیه ایشان برگزار می شد. این حسینیه آب انباری بود که پدر خانم ایشان ساخته بود و بعد بالابش به حسینیه تبدیل شده بود. آن زمان به این شکلی نبود که الآن هست. بعدها این شکل شد که الان هست. یک دیوار حدود 2 متری داشت و بالاش سقفی از این ورقه های آهن بود. ده تا پانزده نفر هم پیرمرد و پیرزن از همان محل برای نماز می آمدند. بعد از چند صباحی که به نماز ایشان می رفتم، به ایشان عرض کردم می خواهم خدمتتان برسم و ایشان فرمودند صبح بیا. بعد از نماز صبح رفتم پیش ایشان و بعد این آشنایی ادامه داشت و تا 16 سال پیش ایشان بودم.

مقصودم از نقل این داستان ها این بود که بعدها فهمیدم آن آقایی که نصف شب بیدار می شود و درباره جنگ جهانی دوم فکر می کند، ایشان یعنی آیت الله بهاء الدینی - رضوان الله علیه - است؛ البته بعدها متوجه شدم که آن تصویری که من اصلاً از فکر کردن داشتم، تصور درستی نبود. یادم هست وقتی خدمت آیت الله خوشوقت - رضوان الله علیه - شرح ابن عقیل می خواندیم، ایشان چند نسخه از یک کتابچه داشتند که کتاب تذکرة المتقین شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - بود. ما چهار پنج نفر بودیم، به هر کدام از ما یکی از این نسخه ها دادند و فرمود این را بگیرید و بخوانید؛ ولی عمل نکنید! این حرف ها مال شما نیست. شما فقط بخوانید تا بدانید خبری هست آن موقع ما در اوایل درس طلبگی بودیم.

در آن کتاب تذکرة المتقین کسی از شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - سؤال می کند اینکه در روایت وارد شده است، «تفکر ساعة خير من عبادة سبعين سنة» به چه چیزی باید فکر کرد؟ شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - می نویسد تو که این سؤال را می کنی معلوم است اصلاً اهل فکر نیستی. ما اون موقع این جمله را که می خواندیم نمی فهمیدیم یعنی چی؟ بعد که با آیت الله بهاء الدینی - رضوان الله علیه - آشنا شدم، فهمیدم که فکر کردن غیر از این است که ما می گوییم. ما که فکر نمی کنیم. ما اسم

این توهّمات خودمان را می‌گذاریم فکر.

یکی از رفقا به من فرمود شما که با آیت الله بهاءالدینی - رضوان الله علیه - بودید از ایشان یک چیزی بگویید؛ البته اصراری بر این مطلب ندارم و به یک معنایی ابا هم دارم. توجه کنید چیزهایی که درباره بعضی از افراد هست، آن مقداری به درد شما می‌خورد که شما بتوانی تبعیت کنی. ما ایشان را دیدیم؛ اما چیزی از ایشان نفهمیدیم. ما مثل کسانی بودیم که علی بن ابیطالب - علیه السلام - را دیده بودند! مردم آن زمان همه حضرت را دیده بودند؛ اما چند نفر علی - علیه السلام - را شناختند؟ اگر حضرت حالا هم بود، معلوم نیست چند نفر از ما او را می‌شناختیم. بالاخره ما نتوانستیم آیت الله بهاءالدینی - رضوان الله علیه - یا امثال ایشان را بشناسیم. اینها یک چیزهایی می‌فهمند که ما هزار تا کتاب هم بخوانیم، یک صدم این مقدار را نمی‌توانیم بفهمیم.

آیت الله بهاءالدینی - رضوان الله علیه - در ظاهر زیاد اهل گریه نبود با اینکه دائم در طول سال در مناسبت های مربوط به اهل بیت - علیهم السلام - بود در حسینیّه ایشان روضه بود و هنوز هم به وصیت ایشان پسرشان این کار را انجام می‌دهد. ایشان هم همیشه شرکت می‌کرد و سعی می‌کرد از اول ساعت تا آخر ساعت باشد؛ ولی یک وقتی می‌دیدیم برای چیزهای دیگر گریه می‌کند که برای ما غیرمتعارف بود؛ مثلاً می‌دیدیم که یک کمی نان را ریخته و مورچه‌ها دور آن جمع شدند و می‌خورند و ایشان نشسته است و زار زار گریه می‌کند!

حسرت؛ بزرگ‌ترین عذاب روز قیامت

این آیات قرآن می‌گوید: شما صبر داشته باشید و البته نسبت به آنچه در این طریق صبر به دستتان می‌آید، شکر کنید که شکر نعمت، نعمت شما را افزون خواهد کرد. آن موقع آیات و نشانه‌ها را خواهید دید؛ البته به کسانی نشان خواهند داد که ظرفیتش را دارند؛ چون اگر کسی ظرفیتش را نداشته باشد، بر اساس آیه «وَلَوْ أَسْمِعْهُمْ لَنُتَوَلَّوْا وَهُمْ مَعْرُضُونَ»، اگر اینها بعضی‌ها بشنوند و بفهمند، جفتک می‌زنند! این خود نعمت است که نمی‌بینند و نمی‌فهمند؛ چون اگر ظرفیتش نباشد، خطرناک می‌شود. بالاخره این باب به روی همه ما باز است.

در گذشته عرض کردم که نعمت های زیادی در اختیارمان است که اگر یک کمی بصیرت پیدا کنیم و یک کمی عزم و اراده پیدا کنیم، از خیلی از این نعمت‌ها می‌توانیم استفاده کنیم؛ ولی ما به دلیل نداشتن عزم و اراده، به دلیل نداشتن صبر این نعمت‌ها را از کف می‌دهیم و بزرگ‌ترین عذابی که در روز قیامت هست عذاب حسرت است. همان که گفته شده یوم الحسرة. حسرتی که می‌بینم چقدر چیزها بود و می‌توانستم استفاده کنم و امروز چقدر جایگاه متفاوتی داشته باشم و استفاده نکردم و از دستم رفت و شاید هیچ عذابی با آن قابل مقایسه نباشد. این شاءالله خداوند - تبارک و تعالی - به ما توفیق بدهد بتوانیم از این فرصت‌ها و موقعیتی که در اختیارمان است، درست استفاده کنیم.